13861109

یک بحثی را عنوان کردند در مفهوم شرط تحت عنوان اینکه آیا ادوات شرط یا جملۀ شرطیه نسبت جدیدی در جمله ایجاد می‌کنند یا این نسبت همان نسبتی هست که در جملۀ جزائیه هست و شرط فقط به منزلۀ مثل جار و مجروری که جزء متعلقات فعل هست شبیه آن می‌تواند باشد. که مرحوم حاج شیخ محمد حسین نسبت دادند و از بعضی کلمات ایشان هم استفاده می‌شود که مرحوم حاج شیخ محمد حسین ادات شرط را به منزلۀ فرض و موضوع واقع تقدیر می‌داند که محصل فرمایش ایشان از لابلای فرمایشاتشان هم استفاده می‌شود همین هست که نسبت جمله را همان نسبتی که از قبل بوده می‌دانند که البته خیلی واضح هست که دیگر شرط بنابر این صورت مفهوم ندارد، این مثل سائر، مثل وصف می‌شود، شبیه وصف، وصف هم نشود لقب بشود تعبیر کرد. فرض کن اگر گفتیم ضربتُ زیدا فی الدار، این فی الدار این ضرب زید را مقید می‌کند ولی معنایش این نیست که در غیر دار ضربی تحقق پیدا نکرده، ضرب خاص که شخص الحکم هست تقیید می‌شود ولی تقیید سنخ الحکم که مورد بحث ماست خب استفاده نمی‌شود، معلوم است. مرحوم شهید صدر بحث مفصلی را می‌خواهند مطرح کنند و آن بحث را دنبال کردند، که من حالا وارد آن بحث‌ها نمی‌خواهم بشوم، بعد ایشان نسبت جدیدی که ادات شرط به جمله می‌دهد دو جور نسبت تصویر می‌کنند، یکی اینکه نسبت ایجادیه یا استلزامیه، همچین نسبتی را ادات شرط برساند، یعنی استلزام الشرط للجزاء، یکی دیگر نسبت توقفیه، توقف الجزاء علی الشرط. نسبت توقفیه که خود شهید صدر هم همان را اختیار می‌کند و استظهار می‌کند یک توضیحی نیاز دارد، آن چیزی که ابتداءً به ذهن خطور می‌کند از نسبت توقفیه این هست که توقف الجزاء علی الشرط، اینکه جزاء موقوف بر شرط باشد، این مقدار که بگوییم ادات شرط وضع شدند بر اینکه موقوفیت جزاء بر شرط را برسانند، اگر همین مقدار بخواهیم بگوییم قطعا غلط هست و نباید هم شهید صدر مرادشان این باشد، چون معنای موقوف بودن جزاء بر شرط همین مقدار هست که بدون شرط جزاء تحقق پیدا نمی‌کند، اما اینکه اگر شرط تحقق پیدا کرد حتما جزا تحقق پیدا کند آن را دیگر نمی‌رساند، این مقدار قدر متیقن هست، مسلم هست که ادات شرط منطوقش ثبوت عند الثبوت است، نسبت توقفیه به آن معنایی که ابتداءً به ذهن خطور می‌کند اصلا عند الثبوتی که قدر متیقن مفهوم جملۀ شرطیه است این را نمی‌رساند، به تعبیر منطقی‌های امروز توقف معنایش این هست که این شرطی که ذکر شده شرط لازم هست، اما شرط کافی بودن که همان منطوق جمله هست که این شرط تحقق پیدا کرد جزا هم تحقق پیدا می‌کند این با توقف افاده نمی‌شود، اینکه اگر هم نسبت توقفیه ما می‌خواهیم بگوییم صرفا نباید نسبت توقفیه بگوییم، باید یک مقدار معنا را وسعت بدهیم، در واقع یک نسبت دو گانه، یعنی یک نسبت مرکب از دو نسبت آن این است که شرط جزا را به دنبال دارد، و جزاء متوقف بر شرط است، و الا خصوص موقوفیت جزا بر شرط را اگر بخواهیم قائل بشویم این ناتمامی‌اش و نادرستی‌اش خیلی واضح است و بعید می‌دانم مرحوم آقای صدر مرادشان این باشد که صرفا اینکه توقف جزا بر شرط را بخواهد افاده کنند. باید یک همچین معنایی یک نسبتی که انتزاع می‌شود در واقع از دو نسبت، از یک نسبت ایجابیه و یک نسبت سلبیه، نسبت ایجابیه که ایجاب الشرط للجزاء، ثبوت الجزاء عند ثبوت الشرط به نسبت ثبوت ایجابیه‌اش هست، نسبت سلبیه‌اش انتفاع الجزاء عند انتفاع الشرط، همچین چیزی را علی القاعده باید ایشان مرادشان باشد. آقای هاشمی در پاورقی‌های بحوث جاهای مختلف اصرار دارند بر اثبات مبنای مرحوم اصفهانی، بحث‌های مختلفی می‌کنند و من حالا وارد آن بحث‌ها نمی‌خواهم بشوم، فقط این نکته را می‌خواهم تذکر بدهم که یک سری وجه‌هایی که ایشان ذکر کرده تنها کلام مرحوم شهید صدر را نفی می‌کنند، کلام مرحوم حاج شیخ محمد حسین را اثبات نمی‌کنند، چون مرحوم حاج شیخ محمد حسین و کلامش به کلام مرحوم شهید صدر ضدینی هستند که ثالث دارند، یعنی سه تا قول هست، سه تا قول اصلی، یکی اینکه اصلا نسبت جدیدی ندارد، این نسبت نسبت استلزامیه و ایجادیه است یا نسبت توقفیه است حالا به این معنایی که ما عرض کردیم. بعضی از وجوهی که ایشان می‌خواهد نفی کند در واقع مبنای شهید صدر را نفی می‌کند، با مبنایی که به مشهور نسبت داده شده در واقع منکرین مفهوم در واقع آن مبنا را دارند، به آن مبنا سازگار هست مثلا، ایشان می‌فرمایند که شکی نیست که بعضی وقت‌ها ادوات شرط صیغ لبیان تحقق الموضوع، ان رزقت ولدا فاختنه، می‌گوید این اگر قرار باشد نسبت نسبت توقفیه باشد این لغو است، چون معنای جمله این می‌شود که ختنۀ بچه متوقف است بر اینکه بچه تحقق داشته باشد، این یک چیزی شبیه ضرورت به شرط محمول هست که واضح هست و مطلب سبکی است که طرف اینجوری تعبیر بکند که ختان بچه متوقف هست بر وجود بچه. این کلام رد مبنای شهید صدر است ولی مثبت کلام مرحوم حاج شیخ محمد حسین نیست، ممکن است با کلام آن آقایانی که می‌گویند نسبت نسبت ایجادیه است با آن هم سازگار هست. علاوه بر اینکه رد کلام شهید صدر هم روی همان تصور بدوی هست که از کلام شهید صدر به ذهن خطور می‌کند که نسبت توقفیه را یک نسبت وحدانی موقوفیت جزا بر شرط بدانیم، یک مفاد واحد برایش قائل باشیم، خب او باشد خب لغو است ولی اگر گفتیم نسبت توقفیه که می‌خواهیم بگوییم لفظ یک مقدار قاصر است و الا می‌خواهیم بگوییم که یک مجموعه مرکبی یک نسبتی که انتزاع می‌شود از ثبوت جزاء عند ثبوت الشرط و توقف جزاء بر توقف شرط که به تعبیر منطقی‌های ریاضی امروز این است و جز این نیست تعبیر می‌کنند. این است و جز این نیست در واقع همین، یا قضایای دو شرطی گاهی اوقات ازش یاد می‌کنند و اینجور تعبیراتی که در منطق امروز این اصطلاحات وجود دارد. اگر این باشد مجرد اینکه به لحاظ یکی از اجزاء، این یک مفهوم مرکبی است، یکی از جزءهایش در اینجا لغو باشد، خیلی مهم نیست.

**شاگرد:** بالأخره تسرم موضوع له‌اش است

**استاد:** نه موضوع له‌اش این مجموعه است، این مجموعه، یعنی از اینکه متوقف هست بر این و با تحقق شرط جزا تحقق می‌کند یک نسبتی انتزاع می‌شود، این نسبت دیگر لغو نیست، این شکلی نیست که اگر اجزاء این نسبت را به صورت مجزا تصریح شده بود خب شما می‌گفتید چرا تصریح کردید؟ لغو است، دو جمله، نه یک جملۀ ترکیبی هست، یک نسبت ترکیبی هست، همین که به لحاظ بعضی از اجزائش افادۀ معنا کند بعضی از اجزای تحلیلی، یعنی در واقع آن نسبتی که طبق مبنای شهید صدر هست یک نسبت تحلیلی است، یک نسبتی است که بالتحلیل به دو مفهوم تجزیه می‌شود، اگر تحلیل عقلی‌اش کنیم می‌بینیم که این نسبت از دو نسبت ایجاد الشرط للجزاء و توقف الجزاء علی الشرط از او انتزاع شده، این نسبت وُحدانی واحد لغو نیست، حالا بعضی از اجزایش ضرورت به شرط محمول باشد مشکلی نیست و اشکالی در این بحث ایجاد نمی‌کند.

**شاگرد:** اتفاقا اگر بگوییم که نسبتش ترکیبی است لغو نیست، اگر وحدانی باشد.

**استاد:** نسبت وحدانی هست که بعضی از اجزایش لغو باشد، می‌گوید این نسبت یعنی در واقع این معنا را می‌خواهد بیان کند، بعضی از قسمت‌هایش اگر هم ذکر نمی‌کردی همه می‌دانستند، خب بدانند، ولی مجموعۀ مرکب مفید فایده است دیگر، لغویتش یعنی فایده‌ای نمی‌رساند.

**شاگرد:** مرکب بما هو مرکب باز هم فایده نمی‌رساند

**استاد:** فایده می‌رساند، نه فایده می‌رساند، نه لازم نیست آن تمام اجزایش چیز باشد، تمام اجزایش ذی فایده باشد، من یک خبری می‌دهم، می‌گویم زید بالای پشت بام ایستاده است، شما می‌گویید این زید بالای پشت بام ایستاده است یک مفهومی هم توش خوابیده که زید وجود دارد، من خودم هم که از قبل می‌دانستم چون ثبوت شیء لشیء فرع لثبوت مثبت له است، زید بالای پشت بام ایستاده است معنایش این است که زید هست، خب این را خودم می‌دانستم که هست، خب حالا این لغو است، این مجموعه را برایم می‌رساند، این مجموعه ولو که بعضی از اجزایش را، فرض کنید این ده نفر در این اتاق وجود دارند، من می‌دانستم سه نفرشان وجود دارند.

**شاگرد:** بسته به آنها که می‌گوییم زید ایستاده

**استاد:** یک خبر دارم می‌دهم

**شاگرد:** طرف نمی‌خواهد اصل وجود زید را بگوید، خودش برداشت می‌شود

**استاد:** نه، جزء مدلولش است، نه می‌خواهم این مجموعه را، مجموعۀ بودن زید، یعنی مجموع من حیث المجموع را می‌خواهم بیان کنم، ببینید معنایش این نیست که دو التفات تفصیلی به هر دویش هست، می‌خواهم این مجموعه را تفهیم کنم، یک مجموع وحدانی، آن مجموع وحدانی ولو اینکه بعضی از اجزایش ذی فایده باشد کافی است، خیلی واضح نیست که، چون اینها در واقع مسألۀ چیزهای عقلی نیست بخواهیم بگوییم که، این می‌گوید از این جمله باید مخاطب چیزی حالی‌اش بشود، خب چیزی حالی‌اش می‌شود دیگر، چیزی دستگیرش می‌شود، خب چیزی دستگیرش می‌شود همین به لحاظ، بله اگر جدا جدا می‌خواست بیان کند، دو تا خبر بدهد، یک خبر هست که زید هست و زید بالای پشت بام است، خب رفت، اینکه چون در هم مندمج، چون یک خبر وحدانی دارد می‌دهد این آن حالت لغویت را ندارد. این اشکالی که به شهید صدر می‌کند بر مبنای آن تصویری هست که ابتداء کلام شهید صدر به ذهن خطور می‌دهد که عرض کردم آن تصویر ذاتا تصویر نادرستی است، به اینجا اشکالات واضح‌تری دارد تا این مراحل، باید یک همچین توجیهی کرد. علی ای تقدیر اگر ما بخواهیم مفهوم قائل بشویم باید بنابر اینکه موضوع له کلام مفهوم هست یکی از مبانی استفادۀ مفهوم این هست که بگوییم نسبتی که ادات شرط دال بر ان نسبت هست توقف توقفیه هست، ولی این مطلب این نسبت توقفیه خلاف، انصافا خلاف وجدان هست یکی از شواهدش که هست آن این است که در مواردی که مفهوم ندارد به کار می‌رود بدون هیچگونه تعول و تجوز، شهید صدر این را هم قبول دارد که در موارد بدون مفهوم هم به کار می‌رود ولی در مقام توجیه‌اش بر آمدند آن مطلب توجیهاتی که کردند که سابقا بحث کردیم که آن توجیهات توجیهات صحیحی نیست، بنابراین این کلامی که منکرین مفهوم مثل مرحوم آخوند، مرحوم حاج شیخ اینها بهش تمسک کردند که استعمال ادات شرط و جملۀ شرطیه در مواردی که مفهوم ندارد به ارتکاز عرفی جملۀ صحیحی هست و خالی از تعول است مطلب درستی است، آن نسبت توقفی که ایشان قائل هست آن را نفی می‌کند. کاشفش هم این هست که سابقا عرض کردم، در آنجور جملات اگر به جایش نسبت توقفیه بگذاریم این جمله لغو است، یعنی نادرست هست. فرض کنید، اذا نمت فتوضا، اذا بلت فتوضا، اینجا شما به جا اذا نمت فتوضا و یا اذا بلت فتوضا آن معنای اسمی‌اش را بگذارید. وجوب الوضو موقوف علی البول، و وجوب الوضو موقوف علی النوم، خب این غلط است موقوف بر آن نیست که، حالا این موقوفیت چون به هر حال ما این معنایی که اخیرا بیان نسبت توقفیه هم کردیم باز هم حل مشکل نمی‌کند، ما نسبت توقفیه که می‌خواهیم بگوییم، می‌گوییم آن موقوفیت هست مع شیء زائد، یک جنبۀ ترکیبی دارد، موقوفیت منشاء انتزاع است، همان موقوفیتی که این نسبت می‌خواهد بیان کند آن موقوفیت نادرست است در حالی که وجدانا ما به همان معنای این بلت فتوضا را به کار می‌بریم که در مواردی که مفهوم وجود دارد معنای موضوع له‌ای‌اش، معنای استعمالی‌اش فرق ندارد، حالا به قرائن حافۀ به کلام آنجاها مفهوم استفاده بشود یک بحث دیگری است.

**شاگرد:** این تصمیمی که شما از نسبت توقفیه دارید با ؟؟؟ ابتداءً به ذهن می‌رسد ولی آن منظور نیست اینها را فرقش را من

**استاد:** یعنی یک موقعی شما می‌گویید که نسبت توقفیه یک نسبت وحدانی است، فقط می‌گوید جزا متوقف بر شرط است، فقط همین نکته. خب جزا اگر متوقف بر شرط باشد آیا لازمه‌اش این هست که اگر شرط تحقق پیدا کند هم جزا تحقق پیدا کند؟ لازمه‌اش این هست که اگر شرط نباشد جزا نباشد، ولی شرط باشد چی؟ آن که به عنوان منطوق جمله ذکر می‌شود آن منطوق جمله که ثبوت عند الثبوت هست این نسبت توقفیه فاقد آن است، پس باید نسبت توقفیه را کاری کنیم که آن منطوقی که قدر مسلم دلالت ادوات شرط هست آن هم در این ؟؟؟ گنجانده بشود، اگر نسبت توقفیه ما تعبیر می‌کنیم یک نسبت دو سویه، یک نسبیت ایجابی سلبی، یعنی اگر شرط باشد جزا هست، اگر شرط نباشد جزا نیست، انحصار، این با تحقق شرط جزا هست این هست و جز این نیست، و اگر شرط هم نباشد جزا نیست، موارد انحصار هم خیلی وقت‌ها معنایش این است، انحصار که می‌گوییم مفهوم نسبت انحصاری یعنی این نسبت هست و انحصاری هست، این هست و چیز دیگری نیست، انحصار از یک معنایی هست که انتزاع می‌شود از دو مطلب، اینکه با تحقق شرط جزا هم محقق می‌شود، با انتفاء شرط هم جزا منتفی می‌شود، نسبت توقفیه به معنای ابتدایی که به ذهن خطور می‌شود فقط جزء دوم این مطلب هست، آن معنای انتفایی‌اش و معنای نفی‌اش، این را نباید به این معنا گرفت، باید یک معنایی، ایشان در واقع نسبت توقفیه که تعبیر کرده آن حیثیتی از معنا که ازش مفهوم استفاده می‌شود را رویش تکیه کرده، نمی‌خواهد بگوید که معنای ادات شرط منحصر در آن نسبت توقفیه است، یک معنایی است که توش نسبت توقفیه هم مندمج است، درج شده، یک همچین چیزی باید کلام ایشان را تفسیر کرد. حالا علاوه بر اینکه اساسا آیا یک همچین نسبت ترکیبی درست هست یا درست نیست که عرفی هست که در اینجور جاها دو تا مطلب افهام بشود آن خودش سر جای خودش، یکی از نقاطی که فکر می‌کنم مضعف کلام شهید صدر هست آن این است که اگر با این معنایی که برای نسبت توقفیه کردیم هر نسبت توقفیه مشتمل بر دو جزء سلبی و ایجابی هست، روح نسبت توقفیه در جملۀ اذا جاء زید وجب اکرامه در این این هست که با مجیء زید سبب وجوب اکرام است، و عدم مجیء زید هم با عدم مجیء زید هم وجوب اکرام منتفی است، این دو تا مفهوم ازش با هم استفاده می‌شود. اگر این معنا استفاده بشود لازمه‌اش این است که بین جملۀ ان جاء زید وجب اکرامه و ان لم یجئ زید لم یجب اکرامه مفادشان یکی باشد.

**شاگرد:** یکی منطوق است یکی‌اش مفهوم است

**استاد:** حالا اگر مفهوم و منطوق اصلا این مفهوم و منطوق را باید واضح کرد، یکی از ابهامات نقطۀ ابهامی که این تعریف دارد این است، این در واقع روح قضیه این است که هر دویش مفهوم، داخل در منطوق می‌شود، نسبت توقفیه اگر نسبت توقفیه باشد اصلا می‌شود منطوق نه مفهوم، یعنی معنایش یک معنایی می‌شود نسبت توقفیه اگر باشد، نسبت توقفیه دو جزء دارد، دلالتش بر مفهوم به دلالت تضمنیه است، اصلا مفهوم نیست که، این دو جزء دارد یعنی دو مطلب را افاده می‌کند، افاده می‌کند اگر باشد آن هم هست، اگر نباشد آن هم نیست، این مفهوم است، منطوق نیست که، و روی همین جهت اتفاقا در یکی از کلمات لابلای بحث‌های آقای روحانی اشاره به این نکته هست که اگر ما قائل بشویم که نسبت نسبت توقفیه هست لازمه‌اش این است که این از باب منطوق باشد، درست هم هست، از باب منطوق می‌شود در حالی که شما هیچکدامش این را منطوق نمی‌دانید، البته به این لسان ندارد، لابلای یک سری از بحث‌هایش اشاره به این نکته هست که، حالا من خیلی به این نکته که منطوق است مفهوم است، این چیزهایش خیلی نمی‌خواهم تکیه کنم که چون مهم نیست، شما بگویید منطوق است، مهم این هست که این دلالت وجود دارد یا وجود ندارد، حالا دلالت منطوقی باشد، مفهومی باشد چندان چیز مهمی نیست. این نسبت توقفیه‌ای که ایشان تصویر می‌کند یک نسبتی هست دو جزئی، اگر دو جزئی باشد معنایش این است که بین ان جاء زید وجب اکرامه و ان لم یجئ زید لم یجب اکرامه معنایشان باید یکی باشد، چون هر دوی اینها ان جاء زید وجب اکرامه دو جزء دارد، یعنی اگر زید بیاید واجب الاکرام است، اگر نیاید واجب الاکرام نیست، ان لم یجئ زید لم یجب اکرامه هم دو جزء دارد، یعنی ان لم یجئ زید لم یجب اکرامه، سلبش هم می‌شود سب السلب می‌شود ایجاب، ان جاء زید وجب اکرامه، در حالی که وجدانا بین این دو تا جمله فرق هست، این دو تا جمله خود این مؤید این مطلب هست که نسبت توقفیه صحیح نیست.

**شاگرد:** این فرق بین کلام آقای اصفهانی با این نسبت جدیدی که فقط بگویم ایجابیه باشد اینها فرقش دقیقا؟

**استاد:** ببینید طرف این نسبت اساسا حالا این توضیح مطلب را یک مقدار توضیح بیشتر بدهم، اگر ما اساسا گفتیم که نسبت جدیدی در جمله ایجاد می‌شود معنایش این است که شرط و جزاء هر دوشان از جمله بودن تبدیل می‌شوند به مفرد کأنّ تأویل به مصدر می‌روند و بین این دو تا مصدری که وجود دارد رابطه ایجاد می‌شود، این جملۀ جدید رابطۀ بین دو تا مصدری هست که از شرط و جزاء ما به دست می‌آوریم، مثلا نسبت توقفیه را عرض بکنم، نسبت توقفیه را اگر بخواهم به جملۀ اسمیه بیان کنیم می‌شود چی؟ می‌شود وجوب اکرام موقوف علی مجیء زید، وجوب الاکرام را توجه می‌فرمایید، یک مصدر است، یک مفرد است، مجیء زید چی است؟ آن هم مفرد است، هر دو می‌شود مفرد، هم شرط، هم جزاء، یا نسبت استلزامیه، نسبت استلزامیه هم همین است، می‌گوید مجیء زید مستلزم لوجوب الاکرام، مجیء زید موجب لوجوب الاکرام، یک نسبتی هست که طرفین نسبتش شرط و جزاء هستند، رابطۀ بین شرط و جزا ایجاد می‌کند، خود شرط و جزا می‌شود طرف نسبت، ارتباط بین شرط و جزا ایجاد می‌شود به وسیلۀ این نسبت، این نسبت حالا چه ایجادیه بگیریم، چه توقفیه بگیریم هم شرط، هم جزا را از جمله بودن خارج می‌کند، ولی کلام حاج شیخ محمد حسین شرط را از جمله بودن خارج می‌کند، شرط دیگر جمله نیست، ولی جزا دیگر همان جملۀ سابقش است، محصلش چی می‌شود؟ می‌شود وجب الاکرام عند مجیء زید، علی فرض مجیء زید،

**شاگرد:** فرق معنوی هم دارد؟

**استاد:** حالا بحث این را هم اشاره می‌کنم، من تصورم این هست که یک بحثی، حالا کلام شهید صدر به نظرم ناتمام است، امر دایر بین این دو مبناست، مبنای مرحوم حاج شیخ محمد حسین و مبنایی که به مشهور نسبت داده شده. من فکر می‌کنم که روی هم رفته مبنای مشهور صحیح‌تر هست و یک بحثی در نحو هست که این بحث خیلی وابسته به این هست و معنای کاملا تفاوت دارد.

**شاگرد:** اگر مبنای مشهور استفاده بشود این

**استاد:** مفهوم استفاده نمی‌شود

**شاگرد:** نه اعم است، این بار اطلاق مقامی

**استاد:** نه با این از طریق وضع مفهوم استفاده نمی‌شود، اطلاق مقامی روی مبنای حاج شیخ محمد حسین هم می‌شود استفاده کرد، آن اطلاق مقامی خیلی، یا اطلاق مقامی یا سایر اطلاقاتی که ممکن است شخص مدعی بشود، آنها خارج از وضع است، به وضع در واقع مستند نیست. من تصور می‌کنم که کلام مشهور را بشود یک جوری تقویت کرد، یک بحثی در نحو وجود دارد که اگر ادات شرط ما اسم باشد، مثل ایان، متی، ایّ، امثال اینها، عامل در ادات شرط چی است؟ شرط عمل می‌کند در ادات شرط یا جزا عمل می‌کند در ادات شرط؟ عاملش شرط هست یا جزا هست؟ به مشهور یا مجمع علیه نسبت داده شده که می‌گویند عامل شرط است و من نشد جایی که این بحث را مفصل بحث می‌کنم پیدا کنم، لابلای بحث‌ها اشاره به این مطلب را دیدم ولی جایی که خود آن بحث را محل بحثش را که استدلال می‌کنند آن را پیدا نکردم، اصل اینکه عامل در شرط را می‌گویند مشهور یا در مغنی بعضی جاهایش دیدم که می‌گوید متفق علیه هست که عامل در ادات شرط شرط است این به اتفاق هم نسبت داده آنهایش هست ولی بحثش را چون بعضی استدلالات دیدم بیشتر استدلالات لفظی و امثال اینهاست، ولی یک بحث‌های مفهومی دارد، اگر عاملش جزا باشد معنایش این است که از ملحقات جزاست، با فرمایش حاج شیخ محمد حسین سازگار است، با فرمایش حاج شیخ محمد حسین می‌تواند سازگار باشد، ولی اگر عاملش شرط باشد به هیچ وجه با فرمایش حاج شیخ محمد حسین سازگار نیست، چون فرمایش حاج شیخ محمد حسین ماحصلش این هست که ادات شرط به شرط اضافه می‌شوند و مضاف الیه که در مضاف عمل نمی‌کنند، ولی طبق مبنای مشهور که می‌گویند عاملش شرط هست دیگر شرط دیگر اضافه نشدند و این تفاوت‌های معنایی دارد و از جهت اعرابی هم گاهی اوقات فرق می‌کند. ببینید اگر گفتیم ایٌّ جاء فاضرب، اگر عاملش جاء باشد باید بگویید ایٌّ جاء، جایی که ایّ چون معرب است این درش واضح می‌شود. ایٌّ جاء فاضرب. اگر عاملش فاضرب باشد باید بگویید ایًّ جاء، چون مفعول فاضرب می‌شود دیگر، یعنی محصل جمله این می‌شود فاضرب ایًّ جاء، اینها می‌گویند مفروق عنه است، مسلم است که ایٌّ جاء فاضرب غلط است. هیچ در عربی این شنیده نشده. آن که هست ایّ ما تدعوا فله الاسماء الحسنی، جایی که چیز هست مفعول تدعوا است نه مفهوم آن جمله، لازم هم نیست اصلا جملۀ دوم چیزی باشد که این به آن بخواهیم به آن مرتبطش بکنیم، ایّ ما تدعوا فله الاسماء الحسنی در جملۀ دوم که صریحا چیزی نیامده که ایًّ متعلق ایًّ باشد. شأنیت عمل هم ندارد گاهی اوقات. البته می‌شود تقدیراتی گرفت، با تقدیر و زور زدن‌های تقدیری گاهی اوقات می‌شود چیزهایی درست کرد. در واقع تفاوت آن مفهومی دارد، اگر ما می‌گوییم عاملش شرط هست جزو بند و بیل شرط، البته اینجوری می‌خواهم بگویم، اینها اینجور می‌گویند، می‌گویند که چون ایّ ارتباط بین شرط و جزا را ایجاد می‌کند، ربط بین اینها را ایجاد می‌کند حالا این مجموعه که نمی‌تواند عمل کند جزء اوّلش مثلا عمل می‌کند. اگر گفتیم طبق فرمایش حاج شیخ محمد حسین آن چیزی که در ایّ مثلا عمل می‌کند جزاست، جزاء که شد طبیعتا باید مفعول آن جمله باشد، باید دید که آن جزای شما نسبت به شرط چه عملی را اقتضاء می‌کند، چه اعرابی را اقتضاء می‌کند در حالی که اینجوری نیست، خارجا استعمالاتی که هست نحوۀ ارتباط شرط هست که اعراب ادوات شرط را تعیین می‌کند، در مسئلۀ اذا مثلا حالا میان فرمایش شما اختلافی هست که اذا عاملش شرط است یا عاملش جزاست، آنهایی که عاملش را شرط می‌دانند می‌گویند مثلا اذا جاء رجلا فاضرب این می‌تواند مثلا جزء ملحقات فاضرب باشد، این را ملحق می‌کنند چون اذا از چیزهایی است که می‌گویند اگر عاملش را شرط بدانیم مضمن معنای شرطیت هست، اگر عاملش را جزا بدانید مفهوم شرطیت را ندارد، یعنی مفهوم شرطیت را تصویری که از شرطیت دارند مفهومی هست که رفت بین شرط و جزا را ایجاد می‌کند. فکر می‌کنم از این بحث بشود مؤیدی بر بحث، یعنی اینجوری می‌خواهم عرض بکنم تقریب را اینجوری عرض بکنیم، شیوۀ اعراب‌گذاری کلمه نشانگر این هست که عاملش جزا نیست، وقتی عاملش جزا نبود حرف حاج شیخ محمد حسین صحیح نیست، یعنی حرف حاج شیخ محمد حسین اگر صحیح باشد باید عاملش جزا باشد و لازمۀ عاملش جزا بودنش این است که شیوۀ اعراب‌گذاری‌اش گونۀ دیگری باشد و اینکه مفهوم جمله با شیوۀ اعراب‌گذاری‌اش متفاوت باشد گاهی اوقات داریم که مفهوم واقعی جمله یک جور است ولی شیوۀ اعراب‌گذاری‌اش یک گونۀ دیگر است که خلاف اصل اوّلیه است، اینکه حالا وقت گذشته فقط من یک جمله را عرض بکنم، گاهی اوقات مثلا می‌گوییم فی الدار رجل، فی الدار رجل، رجل را مبتدا قرار می‌دهند فی الدار را خبرش قرار می‌دهند، ولی واقعا فی الدار رجل خبر از خانه دارد می‌دهد، یعنی مسند الیه واقعی خانه است و خبر از او دارد می‌دهد که در خانه کسی است، ولو اینکه از جهت اعرابی رجل مبتدا قرار می‌دهیم، فی الدار را خبر قرار می‌دهیم، گاهی اوقات آن چیزی که از جهت معنایی مسند الیه واقعی هست با آن چیزی که از جهت لفظی هست متفاوت است، این هست، ولی این خلاف قانون است، قاعده اقتضا می‌کند که اعرابات بر طبق آن قالب‌هایی باشند برای این معانی، اینکه ما بگوییم اعراب به یک گونه‌ای مشی می‌شود و قالب معنایی‌اش یک گونۀ دیگر است این خلاف قانون متعارف ادبیت است، به این خاطر من مؤید تعبیر کردم و دلیل نگرفتم به خاطر همین است که ممکن است شما بگویید از جهت اعرابی و از جهت ظاهری همینجور است، ولی معنایش همان معنایی است که مرحوم حاج شیخ محمد حسین مثلا تعبیر کرده باشد، اینها خلاف قانون است، یعنی قانون متعارف این هست آن که مفعول است واقعا مفعول باشد، آن که مبتدا هست مسند الیه هست واقعا مسند الیه باشد، مواردی که یک شیءای اعراب مسند الیه‌ای بگیرد ولی معنای مسند الیه را نداشته باشد موارد نادری هست و خلاف متعارف هست، روی همین جهت این را ما مؤید فرمایش مشهور قرار می‌دهیم. و خیلی مهم نیست که حالا تحقیق بکنیم که کدام یک از این دو مبنا صحیح است، علی ای تقدیر آن که می‌خواهم عرض بکنم مبنای مرحوم آقای صدر درست نیست، پس بنابراین ضابطۀ دومی که ایشان می‌گوید دال بر نسبت توقفیه باشد، دال بر نسبت توقفیه باشد از طریق وضع ما نمی‌توانیم این مطلب را استفاده کنیم، عمدتا دلالت مفهوم به همان نکتۀ اطلاقات مقامی هست که تابع قرائن خاص مقامیه است، به طور کلی نیست، حالا من یک نکته‌ای فردا بعضی بحث‌های دیگرش را هم باز یک مروری می‌کنم تا بیاییم به آن بحثی که قرار بود بحث را عنوان بکنیم که تنبیهات مطلب هست.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد